

#### خبر

### بزرگداشت شهید فخری زاده

همایش جایزه شهید پیشرفت برای بزرگداشت شهید فخری‌زاده باهدف معرفی ظرفیت و توانمندی نخبگان شاهد و ایثارگر و جذب، شناسایی و حمایت ویژه از این قشر فرهیخته و معرفی آنان به جامعه اجرا شد. خانواده‌های شاهد و ایثار گر در ۱۴ شاخص با یکدیگر به رقابت پرداختند و در مرحله نهایی، یک ایثار گر منتخب در هر یک از این شاخص‌ها معرفی و در نهایت از ۱۴ نفر در نخستین جشنواره جایزه ملی شهید پیشرفت تقدیر شد.

### برای بی دومین جشنواره «سرخ‌نگاران»

دومین جشنواره بین‌المللی کتاب ایثار و شهادت با عنوان «سرخ‌نگاران» با هدف حمایت و تجلیل از نویسندگان و ناشران در حوزه‌های کتاب کودک و نوجوان، بزرگسالان، ادبیات و هنر، مستندنگاری، نقد و پژوهش برگزار شد. ناگفته نماند نشر شاهد هم‌کنون سهم ۱۱ درصدی در انتشار آثار ادبیات پایداری، انقلاب و دفاع‌مقدس در میان ناشران این حوزه را داراست.



#### خبر

### هر استان یک فیلم با محوریت شهدا

تفاهمنامه آغاز مرحله تحقیق و نگارش ساخت ۱۳ فیلم و سریال با موضوع شهدا در ۶ استان با حمایت بنیادشهید و امور ایثار گران به امضا رسید. همچنین با محوریت «هر استان یک فیلم» در سال آینده همه مراکز استانی این بنیاد با مشارکت مراکز استانی صدا وسیما و دیگر دستگاه‌های فرهنگی وارد عرصه تولید آثار تصویری فاخر با محوریت شهدای استان‌ها خواهند شد.

### طرح سپاس از ایثار گران

طرح «سپاس» در راستای تکریم و رفع مشکلات ایثارگران امسال نیز با مشارکت دستگاه‌ها، سازمان‌ها و نهادهای ۱۲ تا ۲۲ اسفند برگزار شد. در این برنامه ۴۰هزار دیدار با خانواده‌های شهدا و ایثار گران صورت گرفته است. همچنین طرح «علمداران حماسه» نیز به‌صورت سراسری در کشور با حضور نمایندگان مقام معظم رهبری در دیدار با جانبازان صورت گرفت و از آنها تجلیل شد.



#### خبر

### جایزه ملی ایثار برگزیدگانش را شناخت



در ششمین دوره جشنواره «جایزه ملی ایثار» از جایگاه ارزشمند علمی ۷۱ن از برگزیدگان طرح شاهد از سراسر کشور شامل دانشجویان، دانش‌آموزان، طلاب شاهد و ایثارگر با حضور مسئولان عالی‌رتبه کشور در سطح ملی تقدیر و تجلیل شد. محمد علی قنبریه، سرپرست معاونت فرهنگی و آموزشی بنیاد شهید و امور ایثارگران در مراسم اختتامیه این جشنواره که در موزه انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس برگزار شده بود گفت: این جشنواره براساس رهنمودهای امام‌خمينی(ره) در زمینه آموزش و تربیت فرزندان شهدا و ایثارگران راه‌اندازی شده است. همچنین تربیت نیروی انسانی در طراز جمهوری اسلامی در بیانه گام دوم انقلاب از سوی مقام معظم رهبری مورد تأکید قرار گرفته است و امروز رسالت بنیاد شهید و امور ایثارگران و دستگاه‌های آموزشی ایجاب می‌کند با هم‌فرازی بیشتر به سمت هدف تربیت نیروی انسانی وفادار به انقلاب اسلامی پیش بروند. قنبریه در انتها گفت: جشنواره جایزه ملی ایثار با همکاری ۵ دستگاه وزارت علوم، وزارت بهداشت، وزارت آموزش و پرورش، دانشگاه آزاد اسلامی و حوزه‌های علمیه از سالال ۹۵ برگزار می‌شود و خروجی طرح شاهد در هر دستگاه به جامعه معرفی می‌شود تا دستاوردهای طرح شاهد و موفقیت‌های این عزیزان به جامعه معرفی شود و تحرکی را در این عرصه ایجاد کند.

## ایثار و مقاومت



# چه زیبا تفسیر کرده‌اید ایثار را...

### گزارشی از حال و هوای یک برنامه، ویژه همسران جانبازان و بانوان مجروح



### مژگان مهربانی

روزنامه‌نگار

امروز با مراسم‌هایی که پیش‌تر برای تجلیل از خانواده شهدا و جانبازان بر پا می‌شد تفاوت می‌کند. جمع خودمانی است و قرار است امروز بدون تشریفات اداری، این بانوان در حضور انسویه خضلی، مشاور بانوان رئیس‌جمهور از مشکلات‌شان بگویند. یکی از هزینه سنگین دارو و درمان می گویند و دیگری به اجاره‌نشینی‌اش اشاره می‌کند. زنی هم در این میان از بدلقی مردش حرف می‌زند که جانباز اعصاب و روان است و هیچ جا به او کار نمی‌دهند اما آن خواسته‌ای که همه‌شان دارند و دوست دارند رسیدگی شود؛ سفر عتبات‌عالیات و دیدار با مقام معظم رهبری است. خضلی باقدردانی از فداکاری آنها متذکر می‌شود آنها در زندگی‌شان شهادت را مستمراً تجربه می‌کنند. او خطاب به خانواده جانبازان اعصاب و روان می‌گوید: «گر ایستادگی شما نبود ایران عزت کنونی‌اش نداشت. شما لحظه به لحظه صبر را تمرین می‌کنید». بعد هم وعده می‌دهد بعد از تعطیلات نوروز همه‌شان مهمان حضرت امام(رضاع) خواهند بود.



### مرا از زیر خروارها خاک بیرون کشیدند

نسیم چنگایی، متولد سال ۱۳۵۸ و جانباز قطع نخاع است. بیشتر از ۳۰سال است که روی ویلچر می‌نشیند، با وجود این در رشته مهندسی کشاورزی و زراعت تا مقطع دکتری تحصیل کرده است. ماجرای مجروح شش‌دش به اواخر دوران جنگ برمی‌گردد؛ روزی که هواپیماهای دشمن شهر خرم‌آباد را بمباران کردند. او آن زمان ۷سال بیشتر نداشت. همراه برادر بزرگ‌ترش آماده شده بودند که به مدرسه بروند. ناگهان صدای گوش‌خراش آژیر خطر فضا را بر کرد. مادرش دستپاچه بچه‌ها را صدا کرد تا به جای امنی بروند اما انفجار اجازه این کار را نداد. خانه در کمتر از آتی با تلی از خاک یکسان شد. خواهر ۴ساله و برادر ۱ساله‌اش زیر خروارها خاک افتاده بودند. فقط نسیم بود که نفس می‌کشید. دخترک بی‌حرف لحظه‌ای چشم‌پاز کرد و جز دود و آوار هیچ ندید. دوباره چشماش را بست و بیهوش شد. چنگایی خاطره آن روز شوم را به یاد می‌آورد: «من را به بیمارستان انتقال دادند. گردنم شکسته و نخاع، بین مهره‌ها گیر کرده بود. وقتی به هوش آمدم نه دست و پا و نه گردنم حرکت نمی‌کرد. تصورم هم سخت است. بچه‌ای که آرام قرار نداشته و همه وقتش به بازی و جنب‌وجوش می‌گذشته حالا منوجه می‌شود که همه هم‌عاشق قادر به راه رفتن نیست.» نسیم در مصیبت از دست دادن خواهر و برادرش را می‌توانست باور کند نه فلج شدنش را. بی‌تابی می‌کرد. دلش نمی‌خواست کسی را ببیند. از مرد بیزار بود. مادر فقط سعی داشت آرامش کند. می‌دانست نور چشمی‌اش چه دردی را تحمل می‌کند. مدتی گذشت و پزشکان تصمیم به جراحی کردند او گرفتند. این کار باعث شش‌پرتواند گردنش را تکان دهد و همبطور دست‌هایش را البته تاج. انگشتانش باز او را یاری نمی‌کردند. با این حال بهبودی‌اش روزی‌نه‌امیدی برای او و خانواده‌اش بود. او هیچ وقت یادش نمی‌رود روزی را که پدر به او انگیزه زندگی داد: «شرايطم که بهتر شد پدرم مداد را به دستم داد و گفت بنویس. گفت باید درس بخوانی تا برای خودت شوی. کم‌کم پیشرفت کردم و همین شوق بیشتری به من می‌داد. دوست داشتم استاد دانشگاه شوم. پدر و مادرم خیلی حق هم دارند؛ یک عده دوست قدیمی که به بهانه هم‌کنش‌های من و مادرم در قید حیات بودند معنای توانستن را نمی‌فهمید.» او حلال‌در یک شرت بزوهشی کار می‌کند و موفقیت‌هایش سرلوحه دوستی و استقامت او آشنا شده است.

در یکی از روزها او با دیدن عراقی‌ها، برای اینکه اسیر نشود، به خانه‌ای که بیشتر به مخروبه شبیه بود پناه برد اما ترکش‌هایی که از زمین و آسمان می‌ریخت جانش را نشانه‌ها گرفت و او مجروح شد. ترکش به گردن و پایش اصابت کرد. چند روزی در بیمارستان خرمشهر بستری بود که عراقی‌ها شهر را گرفتند و انفجاری که پشت بیمارستان رخ داد باعث شد او از روی تخت به زمین بیفتد و بخیه‌هایش باز شود. «فضلی از یادآوری آن روزها حسی خوبی ندارد؛ عراقی به خرمشهر زن و بچه‌ها ناگزیر شدند شهر را ترک کنند. خانواده خال‌ام اسیر عراقی‌ها شدند. برای همین مادرم به تهران رفت. اما من و برادرم در خرمشهر می‌آید او را راه نمی‌دهند نمی‌تواند من هر روز، قیامت را به چشم می‌دیدم؛ جوان‌هایی که مثل گلبرگ گل‌روزی زمین می‌افتادند. روی زمین رد خون دیده می‌شد. بنده خدا مادرم که مرتب از تهران به خرمشهر می‌آمد تا من و برادرم سراغ بگیرد. آن زمان در یکی از هتل‌های تهران زندگی می‌کرد.»

### قیامت را به چشم می‌دیدم

یکی از بانوان حاضر در این مراسم سیده‌زهرای فضلی‌مجد است که اصالتاً خرمشهری است. آنجا به دنیا آمده است و خاطرات خوشی از روزهای کودکی‌اش دارد. وقتی که دشمن به خاک ایران حمله کرد او ۱۸سال بیشتر نداشت. دختری بود شاداب و پرتلاش. پدرش سال‌ها پیش از دنیا رفته بود و او با مادر و برادرش زندگی می‌کرد. فضلی از روزهای اول جنگ می‌گوید: «با ورود نیروهای عراقی به خرمشهر زن و بچه‌ها ناگزیر شدند شهر را ترک کنند. خانواده خال‌ام اسیر عراقی‌ها شدند. برای همین مادرم به تهران رفت. اما من و برادرم در خرمشهر می‌آید او را راه نمی‌دهند نمی‌تواند من هر روز، قیامت را به چشم می‌دیدم؛ جوان‌هایی که مثل گلبرگ گل‌روزی زمین می‌افتادند. روی زمین رد خون دیده می‌شد. بنده خدا مادرم که مرتب از تهران به خرمشهر می‌آمد تا من و برادرم سراغ بگیرد. آن زمان در یکی از هتل‌های تهران زندگی می‌کرد.»

نسیم چنگایی، متولد سال ۱۳۵۸ و جانباز قطع نخاع است. بیشتر از ۳۰سال است که روی ویلچر می‌نشیند، با وجود این در رشته مهندسی کشاورزی و زراعت تا مقطع دکتری تحصیل کرده است. ماجرای مجروح شش‌دش به اواخر دوران جنگ برمی‌گردد؛ روزی که هواپیماهای دشمن شهر خرم‌آباد را بمباران کردند. او آن زمان ۷سال بیشتر نداشت. همراه برادر بزرگ‌ترش آماده شده بودند که به مدرسه بروند. ناگهان صدای گوش‌خراش آژیر خطر فضا را بر کرد. مادرش دستپاچه بچه‌ها را صدا کرد تا به جای امنی بروند اما انفجار اجازه این کار را نداد. خانه در کمتر از آتی با تلی از خاک یکسان شد. خواهر ۴ساله و برادر ۱ساله‌اش زیر خروارها خاک افتاده بودند. فقط نسیم بود که نفس می‌کشید. دخترک بی‌حرف لحظه‌ای چشم‌پاز کرد و جز دود و آوار هیچ ندید. دوباره چشماش را بست و بیهوش شد. چنگایی خاطره آن روز شوم را به یاد می‌آورد: «من را به بیمارستان انتقال دادند. گردنم شکسته و نخاع، بین مهره‌ها گیر کرده بود. وقتی به هوش آمدم نه دست و پا و نه گردنم حرکت نمی‌کرد. تصورم هم سخت است. بچه‌ای که آرام قرار نداشته و همه وقتش به بازی و جنب‌وجوش می‌گذشته حالا منوجه می‌شود که همه هم‌عاشق قادر به راه رفتن نیست.» نسیم در مصیبت از دست دادن خواهر و برادرش را می‌توانست باور کند نه فلج شدنش را. بی‌تابی می‌کرد. دلش نمی‌خواست کسی را ببیند. از مرد بیزار بود. مادر فقط سعی داشت آرامش کند. می‌دانست نور چشمی‌اش چه دردی را تحمل می‌کند. مدتی گذشت و پزشکان تصمیم به جراحی کردند او گرفتند. این کار باعث شش‌پرتواند گردنش را تکان دهد و همبطور دست‌هایش را البته تاج. انگشتانش باز او را یاری نمی‌کردند. با این حال بهبودی‌اش روزی‌نه‌امیدی برای او و خانواده‌اش بود. او هیچ وقت یادش نمی‌رود روزی را که پدر به او انگیزه زندگی داد: «شرايطم که بهتر شد پدرم مداد را به دستم داد و گفت بنویس. گفت باید درس بخوانی تا برای خودت شوی. کم‌کم پیشرفت کردم و همین شوق بیشتری به من می‌داد. دوست داشتم استاد دانشگاه شوم. پدر و مادرم خیلی حق هم دارند؛ یک عده دوست قدیمی که به بهانه هم‌کنش‌های من و مادرم در قید حیات بودند معنای توانستن را نمی‌فهمید.» او حلال‌در یک شرت بزوهشی کار می‌کند و موفقیت‌هایش سرلوحه دوستی و استقامت او آشنا شده است.

نسیم چنگایی، متولد سال ۱۳۵۸ و جانباز قطع نخاع است. بیشتر از ۳۰سال است که روی ویلچر می‌نشیند، با وجود این در رشته مهندسی کشاورزی و زراعت تا مقطع دکتری تحصیل کرده است. ماجرای مجروح شش‌دش به اواخر دوران جنگ برمی‌گردد؛ روزی که هواپیماهای دشمن شهر خرم‌آباد را بمباران کردند. او آن زمان ۷سال بیشتر نداشت. همراه برادر بزرگ‌ترش آماده شده بودند که به مدرسه بروند. ناگهان صدای گوش‌خراش آژیر خطر فضا را بر کرد. مادرش دستپاچه بچه‌ها را صدا کرد تا به جای امنی بروند اما انفجار اجازه این کار را نداد. خانه در کمتر از آتی با تلی از خاک یکسان شد. خواهر ۴ساله و برادر ۱ساله‌اش زیر خروارها خاک افتاده بودند. فقط نسیم بود که نفس می‌کشید. دخترک بی‌حرف لحظه‌ای چشم‌پاز کرد و جز دود و آوار هیچ ندید. دوباره چشماش را بست و بیهوش شد. چنگایی خاطره آن روز شوم را به یاد می‌آورد: «من را به بیمارستان انتقال دادند. گردنم شکسته و نخاع، بین مهره‌ها گیر کرده بود. وقتی به هوش آمدم نه دست و پا و نه گردنم حرکت نمی‌کرد. تصورم هم سخت است. بچه‌ای که آرام قرار نداشته و همه وقتش به بازی و جنب‌وجوش می‌گذشته حالا منوجه می‌شود که همه هم‌عاشق قادر به راه رفتن نیست.» نسیم در مصیبت از دست دادن خواهر و برادرش را می‌توانست باور کند نه فلج شدنش را. بی‌تابی می‌کرد. دلش نمی‌خواست کسی را ببیند. از مرد بیزار بود. مادر فقط سعی داشت آرامش کند. می‌دانست نور چشمی‌اش چه دردی را تحمل می‌کند. مدتی گذشت و پزشکان تصمیم به جراحی کردند او گرفتند. این کار باعث شش‌پرتواند گردنش را تکان دهد و همبطور دست‌هایش را البته تاج. انگشتانش باز او را یاری نمی‌کردند. با این حال بهبودی‌اش روزی‌نه‌امیدی برای او و خانواده‌اش بود. او هیچ وقت یادش نمی‌رود روزی را که پدر به او انگیزه زندگی داد: «شرايطم که بهتر شد پدرم مداد را به دستم داد و گفت بنویس. گفت باید درس بخوانی تا برای خودت شوی. کم‌کم پیشرفت کردم و همین شوق بیشتری به من می‌داد. دوست داشتم استاد دانشگاه شوم. پدر و مادرم خیلی حق هم دارند؛ یک عده دوست قدیمی که به بهانه هم‌کنش‌های من و مادرم در قید حیات بودند معنای توانستن را نمی‌فهمید.» او حلال‌در یک شرت بزوهشی کار می‌کند و موفقیت‌هایش سرلوحه دوستی و استقامت او آشنا شده است.

گفت‌وگو با زهرا گرایلو؛ امدادگر و بانوی جانبازی که همراه ۴برادر و تنها پسرش راهی میدان نبرد شد

## جگر گوشه‌ام مقابل چشمانم در خون غلتید

«خیلی وقت‌ها می‌شد تعداد مجروحان زیاد بود. با این وصف هیچ زمان با کمبود تجهیزات پزشکی مواجه نمی‌شدیم. وسایل طوری به‌دست ما می‌رسید که حتی در مخیله‌مان هم نمی‌آمد. تجهیزات آن قدر زیاد بود که اسرای عراقی را که مجروح شده بودند هم مداوا می‌کردیم.»



یاد دارد: «پشت خاکریز سنگر گرفته بودیم. پسر نوجوانی که بیشتر از ۱۶سال نداشت و تازه رانندگی یادگرفته بود با لودر مشغول کندن خاک و درست کردن خاکریز بود. صدای انفجاری بلند شد. سرم را بلند کردم دیدم لودر هنوز کار می‌کند احساس کردم سرم پسرک پایین است بعد که دقت کردم دیدم سرش جدا شده و روی خاک افتاده است. اما دستانتش هنوز کار می‌کرد. به دوستم اشاره کردم که سر آن جوان کنده شده. دوان دوان با هم رفتیم سرا و او روی نتاهش چسباندیم. چشمانش را بست.»

### شاهد عینی از روزهای جنگ

گرایلو شاهد عینی لحظه‌های پر اضطراب جنگ است. اتفاقاتی که حتی بازگو کردنش قلب‌ها را جریحه‌دار می‌کند. او به سال ۴۳میر می‌گردد؛ روزی که دشمن از آسمان و زمین آتش می‌ریخت. گرایلو به همراه چند امدادگر دیگر مجروحان را اسوار آمبولانس کرده تا به پشت جبهه انتقال دهند. ترس و اضطراب همه وجودشان را فرا گرفته بود. دشمن را در فاصله چند قدمی خود می‌دیدند. اما بی‌توجه به آنها فکر مداوا و نجات زرمنده‌ها و مشغول پاسمان بودند که ناگهان یکی از پزشکان بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. این یک‌پیشامد تأثیر بدی در روحیه امدادگرها گذاشت اما همچنان به کار خود ادامه دادند. او تعریف می‌کند:

## همیشه‌ی

#### یاد

مهناز عباسیان؛ روزنامه‌نگار

نگاهی به کتاب سردار شهید محسن قاجاریان

### من همیشه منتظر ت می‌مانم

«همیشه منتظر» شاید بهترین انتخاب است برای کتابی که مزین است به خاطرات فاطمه و ثوقی‌نیا. او خاطرات زندگی مشترکش با سردار محسن قاجاریان را گفته؛ اما در واقع انتظار تقدیر بسیاری از زنان این سرزمین است؛ زنانی که سهم‌شان از زندگی، دوری، دلهره و تنهایی است. فاطمه و ثوقی‌نیا هم یکی از همین زن‌هاست؛ کسی که حتی در بیان خاطرات هم هر آنچه را گفته، به محسن عزیزش گفته است. گویی او اصلا کس دیگری را نمی‌بیند. و حالا هر چه از زندگی برایش باقی‌مانده، خاطراتی است که از محسن دارد و آرزویی که چشم انتظار برآورده شدنش است. او منتظر است تا روزی دور تا نزدیک باز هم محسن را ببیند. «همیشه منتظر» نمره ساعت‌ها اشک و لبخند فاطمه و ثوقی‌نیاست و مریم عرفانیان تلاش کرده خاطرات پرکننده راوی را به نظم درآورد و شکلی روایی به کنایش ببخشد. برای این کار هم عکس‌ها را به کمک گرفته بتوانند چندانو چون خاطرات پرکننده را برای مخاطب، تمام و کمال بیسان کند. کاری که در بسیاری موارد واقعا کمک‌حال نویسنده و راوی بوده است؛ مثل آنجا که نوشته: «خاطرات این تصاویر در شعاع لرزان شمع‌ها، توی سرم تاب می‌خورد، شاید نتوانم همه تاریخ‌ها را خوب به یاد بیاورم ولی مگر می‌شود سالی را که دخترمان رفت خانه بخت فراموش کنیم؟» همیشه منتظر، روایت روز‌هایی است از عشق و رنج، آرامش و دلهره، صبر و بی‌تابی؛ روایت زنان دهه ۶۰ ایران.

### سردار یادواره‌ها

گفتن از سرداری که تمام عمر برای دیگران زیسته و فکر و خیالش، دغدغه‌های دیگران بوده کار ساده‌ای نیست. محسن قاجاریان که متولد سال ۱۳۴۱در شهر نیشابور است اما دست جنگ او را به جنوبی‌ترین نقطه کشور کشانده بود. شهید محسن قاجاریان با آغاز جنگ تحصیلی، به‌عنوان بسیجی در جبهه‌های جنگ حاضر می‌شود و با توجه به لیاقت و شایستگی که از خود نشان می‌دهد، می‌شود فرمانده گردان؛ حکمی که سال ۱۳۶۵به او دادند و او مأموریت خود را به‌عنوان یکی از فرمانده گردان‌ها مقتدر لشکر ۱۲امام (رضاع) در جبهه‌های جنگ و مناطق عملیاتی با موفقیت به انجام رساند. این فرمانده با دستور حدود ۸۰۰مאה جبهه ۵ و ۲۴درصد مساحتی‌ای کارنامه بسیار در خشنای از خود بر جای گذاشت. اما جهاد این جانباز تمامی نداشت و در جبهه دیگر حاضر شد تا دلگرمی باشد برای خانواده‌های شهدا و جانبازان و ایثارگران. او سال‌ها سرکشی از این خانواده‌ها را در اولویت‌های کاری‌اش قرار داده بود و تلاش می‌کرد با برگزاری مراسم‌های گرامیداشت شهدا، یاد آنها را زنده نگه‌دارد. تا جایی که برگزاری یادواره‌های متعدد شهدا موجب شد تا به او لقب سردار یادواره‌ها بدهند. این تمام ماجرا نبود و با دوستان سپاهی‌اش به بهانه و مناسبت‌های مختلف به شهرهای مجروح و دورافتاده می‌رفت تا حد توان غبار محرومیت از چهره این‌منطق مناطق پاک کند. او در اجرای مأموریت‌های محوله در دفاع از حرم اهل‌بیت(ع) همت و توجه ویژه‌ای داشت و با سرکشی از خانواده کارکنان اعزام شده از آنها دلجویی می‌کرد. با توجه به اشتیاق به حضور مستقیم خود در این جبهه در آخرین مأموریت در دفاع از حرم زینب(س) به آزوبی در پرتنه خود رسید و سرانجام در ۱۴بهمن‌ماه ۱۳۹۴(به جمع یاران شهیدش پیوست. به گفته مجتبی قاجاریان فرزند شهید، پدرش علاقه و ارادت بسیاری به حضرت زهرا(س) داشت و عقابت در عملیات آزادسازی منطقه نبیل و الزهرا هم‌زمان با ایام فاطمیه همچون سرورش با پهلویی جسته‌به ملاحظات او رفت.



### در باره نویسنده

کتاب زندگینامه شهید سردار محسن قاجاریان با عنوان «همیشه منتظر» به قلم مریم عرفانیان در سال ۱۴۰۰ توسط انتشارات خط‌مقدم روانه بازار نشر شده است. عرفانیان متولد ۱۳۵۹در شهر مقدس مشهد است. او تحصیلات خود را در رشته روزنامه‌نگاری به پایان رسانیده است؛ نخستین کتاب او به نام «پاییز آن سال‌ها»، مجموعه داستان کوتاه با موضوع دفاع‌مقدس است. وی بیش از ۵۵کتاب در کارنامه کاری خود دارد، آثاری همچون «گرم‌ترین شب زمستانی»، «طائر قدسی»، «به وقت از دربهشت»، «راهی برای رفتن»، «تا ابد با تو می‌مانم» …

عرفانیان در زمینه‌فیلمنامه‌نویسی هم فعال است. کسب مقام برتر استانی در مسابقه داستانی بسیج هنرمندان، کسب رتبه اول کشوری (بخش خاطره‌نویسی دفاع‌مقدس) در ششمین جشنواره داستان کوتاه پایداری سال ۱۳۹۵، کسب مقام برتر کشوری در نخستین جشنواره کتاب کودک و نوجوان رضوی (شهرکرد) برای جشنواره بین‌المللی امام (رضاع)، کسب مقام برگزیده کشوری سال ۱۳۹۸در «اولین سوگوار خاتون رضوی و کسب مقام شایسته تقدیر کشوری در «دومین همایش ملی کتاب سال بانوان سال ۱۳۹۶در برخی از موفقیت‌های او است. این نویسنده درباره کتاب همیشه منتظر می‌گوید: «همیشه منتظر، تلخ و شیرین‌های زندگی بزرگ‌مردی است که ره عشق را در دفاع از حریم اهل‌بیت(ع) طی کرد. او ویژگی‌های کتاب می‌توان به نوع نگارش و خاطراتی ناب اشاره کرد که تاکنون در هیچ جا بیان نشده است. از آنجا که اسم کتاب مفهومی عمیق را در بردارد، مخاطب با اتمام سطرهای پایانی کتاب به راز این اسم پی می‌برد.»